گفتو گوبا «جولین مور »و «کریستن استوارت»، بازیگران «همچنان آلیس»

## نمىتوانم خودم رامخفي كنم

كريستينارديش-ترجمه:پانتهآگلفر



«همچنان آلیس» بهشـکلی واقعگـرا و تأثیرگذار اهمچنن الیس ا به سندی وظه کرا و دیر ندار نشان می دهد که بیماری چگونه علاوهبر زندگی شخصه همه اطرافیانش را نیز تحتاثیب قرار می دهد. این فیلم به کارگردانی ریجاره گلتزر و واش و ستمورلند تا اندازه زیادی روایتی اول شخص است از تجربه شخصیتی بهنام الیس وستمورلند (با بازی خُیره کُنندهای از جولین مــور) زنّی که ُ زندگی خانوادگی خوبی دارد، اســتاد زبان شــناس اســم و سهداری است با سه دختر (که نقش هایشان را ن استوارت، کیت بوسوورث وهانتر پریش بازی می کنند) که متوجه می شود در مراحل اولیه بیماری آلزایمر است و تقلامی کند تا ارتباطش را با شخصیتی که قبلاداشته است، حفظ کند ولی به شکلی هراس آور آهسته آهسته همه چیز رافراموش می کند. جولین مور و کریستن اســتوارت در کنفرانسی مطبوعاتی درباره فیلم، از تلاش برای درک این که زندگی با آلزایمر چه - ۱۰ روضعی دارد و تجربه شخصی شان در مورد این بیماری و کاربایکدیگر گفتند.

. جُولینَ، چُطور بــُه این نقش نزدیک شــدی، در حالی که هیچ کس واقعا نمیداند زیســتن با

این بیماری واقعاچه حسوحالی دارد. جولیس مور: ســوال مهمی اسـت. واقعا کســی نمی داند. البته این چالش بزرگی اســت و ما موقع کار روی فیلم خیلی دربــارهاشُ صحبت کردیم. پُروژهایُ غیرعادی بود، اولین فیلمی بود کــه میدیدم درباره چنین وضعیتی است، کاملااز ذهنیت این شخصیت و اغلب از زاویه دیداو روایت می شـود. ما معمولا این قبيل داستان هارااز زاويه ديد شخص پر ستار يا اعضاى ر برای خانواده بیمار میبینیم. اما این داستان تجربه درونی آلیس است. بنابراین تنها کاری که می توانستم انجام بدهم، تحقیق بود. با هر کس که توانست دربارهاش صحبت کردم، بارئیس انجمن آلزایمر شروع کردم و با چندین خانم که اخیرالبتلای آنها به بیماری تشخیص پ دره شده بود، از طریق اسکایپ صحبت کردم. رفتم به بیمارستان مونت سینای و با درمانگرها و پژوهشگرها صحبُت كرّدمُ. آزمايشهاي شنَاختي را مُطُابق روشُ آنها انجام دادم. بــه انجمن آلزايمر نيويــورک رفتم. با هر کسی در هر مرحله از بیماری حرف زدم همه بامهربانی وقت و اطلاعات خودشان را در اختیارم ذاشتند من همیشه می پرســیدم: «می شود به من بگویید چه حسی دارد؟ او آنها سعی می کردند توضیح بدهند. می گفتند که همیشه یک طور نیستندو . روز های بد و خوب خودشان را دارند و می گفتند که آدم به دنبال یک کلمه می شود و به طرفش چنگ می اندازد، اما متوجه می شود که کلمهای وجود ندارد. ما واقعا به آنچه درون ما هست، فکر می کنیم و فکر می کنم همین است که باعث می شود آلزایمر و مترا هی سهر میرست کی سود، از خودشان برای مردم این قدر ترسناک باشد. انگار از خودشان می پرسند: «اگر آن کسی که من بودهام, وقته است، پس من کی هستم؟» به این ترتیب، من نفهمیدم که دقیقا چه حالی است، ولی تا آن جا که توانستم به آن

. ما در فرهنـگ خودمان انـگار فکر م*ی ک*نیم همه چیز رامی توان درست کـرد، ولی در حال حاضـر در مـورد آلزایمـر کاری از دسـتمان برنمی آَید.این نُگرانتاُن َمی کند؟ جولین مور:مقالهای بود در مجله تایم که می گف

از هر ۶ زن در سنین ۶۰ سالگی یکنفراحتمال ابتلا به بیماری آلزایمر را دارد که برابر بااحتمال ابتلا به سرطان سینه است. این بیماری به سرعت ریشهدار میشود و مسأله ترسیناک در موردش این است که وقتی تشخیص داده شده، کمتر کاری می توان در . جهت بهبود یا حتی جلوگیری از پیُشــُرفت آنُ انجام

مى تواند بگويد كه دقيقا چه مىخواهد داد. ما دربارهاش هیچ چیسز نمیدانیم ولی میدانیم ارتباط متقابلی میان سلامتی مغز و سلامتی قلب وجود دارد شلخص هایی ژنتیک هم وجود دارد و بالا رفتن سن است که باعث آغاز بیماری می شود. اما همی<sup>ّن</sup> ۳۰، ۴۰ســال پیش هیچ کس چیزی در <sup>ٌ</sup>مورد سرطان نمی دانست ولی وقتی پول و زمان و تحقیقات کافی برای آن صرف کردند، اکنون دیگر خیلی کارها در موردش می توان انجام داد. الان افراد جامعه آلزایمر آلزايمرداريد؟

واقعاً حس می کنند که به حال خود رها شدهاند و کاری در موردشان انجام نمی شود. کریستن، شما در حال حاضر بازیگر موفق یک مجموعه بزرگ دنباله دار سینمایی هستی، اما در این فیلم نقش یک بازیگر مشتاق و در تلاش

براًی پیشرفت را بازی می کنی. چطور توانستی بهاین ذهنیت برسی؟ . بین مسعیط بر سی. **کریستن استوارت**: موقعی که آدم سعی می *ک*ند بزرگ شود، یک ی از بزرگترین کارها این است که دریابد چکار می خواهد بکند و چه چیزی خوشحالش می کند. لیدیااین را خیلی زود می فهمد. کار شجاعانه این است آدم به این فکر بچسبد و حواسش باشد که کارش را در سـت انجام بدهد. من این شخصیت را به ویاهایمان برسند، تحسین می کنیم. دوستانیم همچنان دارند، کوشش می کنند. من خوششانس

بودم که گرهها یکی پس از دیگری در زندگیم باز شدند. -البته من هم هنوز بــه دنبال أن . رر. هســـتــه. آدم با هر پروژه تازهای سعی می کند جایگاه خودش را پیدا کند. این حسی است که هر بازیگری را به حرکت درمی آور د. جولین، در این فیلم نقش همسر و مادر را بازی می کنی و در عین حال خودتی. چطور

توانستی میان این دو تعادل رابرقرار کنی؟ ر برار کی است کا کات کات کات است که جالب ایسن فیلم این است که وقتــی بااین زن روبه رو میشــوید کــه خیلیچیزها

به دست آور ده است. در کارش موفق بوده، از دواجش موفق و زندگیش خوب بوده است و سه بچه دارد که امیدوار است آنها هم در مسیر خوشبختی خودشان باشند. جایی او را می بینید که همه دوست دارند به آن جا برسـند. وَقَتَى اين خَبر به او مىرسـد، خَيلى دراماتيک اسـت و زندگــي همه افــراد خانــواده را دگرگون مى کند. به نظــر من از نظر داســتان گويى فیلی جالب است. در اول داستان این خانواده زیبا و عالی را میبینیم و دیدن تغییر ایسن افراد در واکنش حائل و بیماری مادر هم زیباست و زیبایی در پایان فیلم است که متوجه می شــوی همــه این ها یعنی چه. همه ما این بحثهای کار و خانواده و تعادل رقیرار کیردن را داریم، ولیی درنهایت ان طور که میخواهیم پیش نمی رود. جالب است که همه ما

همین چیزهارا در زندگی داریم. تن، فکر میکنسی اگر خسودت در ای موقعیت قرار می گرفتی مثل شخصیت فیلم

واکنشنشان میدادی؟ کریستن استوارت: بعنظر من این کریستن استوارت: بهنظـر مـن اینطـور واکنش دادن آسـان ترین راه برای شخصی است که در زندگی گرفتار وضعیتی مبهم میشـود، با در نظر گرفتن این که لیدیا تمایلاتی هنرمندانه دار دو خیلی با پاستخهای سرراست احساس راحتی نمی کند.

مازاین لحاظ خوششانس بودم.

بيشتر كارهايي كهداشتم کارهاییبودگهشخصاجذب کار می شدم و حس می کر دم كه صادقانه ترين راهبر خور دبا كارهمين است، چون هم به نفع روژه استو هم برای خود بازیگرخوباست.بهندرت بیش آمده کهبرای بازی در بـــ ن نقششخصیتیکەنتوانستە باشمکاملادرکشکنم،از . کار داشـــتم ولی آنها مدتی طولانی با هــم بودهاند. چیزی کــه ذهنم را خودمبيرونبروم

فراموشُ مىشوند، بدونُ آنُكُه گم شده باشــند. مردم می توانستند خوشحال تر باشند و یشتر با هم باشند. من از لحاظ عاطُفی خیلی در گیر پن مسأله شدم که اگر ندیده بودم، نمی شدم.

ر امیشناختیم و میدانستم که می توانم نقش دختر را میشناختیم و میدانستم که می توانم نقش دختر او را بازی کنم و چنین رابطه ای با او داشته باشم. ولی قبل از این فیلم زمان زیادی را با او نگذر آنده بودم. **جولین مـور**: گاهیاوقات در رویدادها و مراسـم مدیگررادیدهبودیم.

اابن شخصت از ابن لحاظ ارتساط برقرار کنم که بین مستعملی از مین مستم که به دنبال آنها هم نیستم. پاسخهای قطعی ندارم وحتی به دنبال آنها هم نیستم. من از آن نوع افرادی نیستم که به قطعیت نیاز دارند ونمىخواهند چيزى تغيير كندمن از تغيير لذت

. فیچکدام تــان تجربــهای شــخصی در مورد **جولین مور:** من هیچ تجربه شخصی در این مورد

کریستن استوارت: من هرگز تجربهای شخصی که یکی از اعضای خانواده یا بستگانیم به آلزایمر مبتلا شده باشند، نداشتم داستانی یادم می آیداز موقعی که بچه بودم و برای شام رفته بودم به خانه یکی از ـتانُ خانوادگی. رفتم به اتاقی که خانم پیری در ن بود و تجربه عجیبی داشــتــ وقتی با هم صحبت کردیم، به سرعت متوجه شدم که مشکلی وجود دارد. من خیلی کوچک بودم، بنابراین نمی دانستم که موضوع چیست، اما خیلی هوشــیار بــودم که او همانطوری است که درباره افراد سالخورده مبتلا به لزايم مي گويند احساس ارتباط عاطفي خاصي با ریدر کی رید او پیدا کردم. از من پرسید که خواهرش کجاست و من گفتم: «نمی دانم. خداحافظ.» موقعی که داشتیم شام می خوردیم، او حاضر نبود. سر میز نشسته بود ولی کاملا نادیده گرفته می شد. حسس می کردم

روح این شخص در قالب جسـم و الله جسـم و این شخص در قالب جسـم و ندارد. صدایی از او در نمی آمداین ماجرا تا مدتی طولائی دریادم ماند.این اولین چیزی بود که با واش (وستمورلند) و ریچ (گلتزر) موقع صحبت در مورد فیلمنامه در میان گذاشتم. اصلا نمیخواهم در میان گذاشتم. اصلا نمیخواهم در مورد افراد آن خانواده قضاوت کنم که چرا از او غافسل بودند. من فقط بچهای بودم که ۳۰ ثانیه با او سسر و

درگیر کرد،این بود که مردم چگونه

کریستن، کار با جولین مور چطور بود؟ کریستن استوارت:ماچند سالی بود که همدیگر

متسییم را دیندبوتیچ. کریستن استوارت: ولی من متوجه شدم و انتظارش را هم داشته، که او به کاری که می کند تعالی می بخشد و تسلط کامل به کارش را دار دو می تواند در آن زندگی کند و نفس بکشد. من سن وسال چندانی ندارم و شاید مسخره به نظر برسد که بخواهم در این ورُداظُهارنظر کنم، ولی خیلیها را دیدهام که در این مرهستنده این عاییم او موست مارد جیمایی عاطفی و خودجوش و تسرس آور کار را مهار کند و کنترل شده و آماده کار کند، خیلی به من کمک کرد. او وقتی حضور دارد، به خودش اجازه می دهد که عضوري واقعي داشته باشد. من خيلي دوستش دارم سَى بخواهد درباره اُو بد و بيراه بگُويد، با من طرفُ

من خیلی چیزها یاد گرفتهام خیلی چیزهااز بازیگرهای مردیادگرفتهام که فکرنمی کنم مفیدبود باشد. هر تجربهای به آدم شکل می دهد تجربه هایی بابازیگران زن داشته ام و تأکید می کنم بازیگران زن، چون مساله ای زنانه است - که به آن دانشی که می خواسته اند دست پیدا کر دهاند، بدون آن که توانم بفهمم از کجا به این دانسته هارسیدهاند. وقتی با جولین ملاقات کردم و وارد مرحلـه عملی کار با او

میشویم، دلم میخواهد با مدیر فیلمبر داری صحبت کنم و تمام روز دلم میخواهد مـوی دماغ کار گردان بشوم و بدانم در کجای فهرست نماها قرار دارم، چون می خواهم بتوانم از هر نیم ثانیه ای هم که برای گفتن داستان در اختیار داریم،استفاده کنیم خیلی هم خوب است. فکر نمی کنم دانستن اینها جلوی این را که در موقعیت غرق بشوم و در نقش فرو بروم، بگیرد. جولین ور به خوبی با جنبه های فنی آشناست. هر گزندیده ام

رر. که بگوید: «اوه، من نمی دانم جای دوربین کجاست، همین کافی است که از من فیلم بگیرد.» نخیر، او همه نهاراً خوب میداند به همین خاطر از بقیه بهتر اُست. **جولین، کار با کریستن استوارت چطور بود**؟ **جولين مور:** آدم از يك نفر ديگر يا خوشش مي آيد یاخوشش نمی آید من برای این که بایک نفر کار ک مجبور نیستم او را دوست داشته باشم. من حرفهای ستم ولی وقتی این بخت را داری که واقعا از یک نفر توشت بیاید و با او ارتباط برقرار کنی و از بودن با او لذت ببری، دیگر معرکه است. و من فکر می کنم ما هم بازیگر بودیم و هم دو همکار و هم دوست و این خیلی

ئمک می کندو کار راآسان می کند. کریستن، وقتی قرارداد بازی در یک فیلم امضامی کنی، در آن شخصیت دنبال چه یگردی؟

کریستن استوارت: بیشتر کارهایی که داشتم وریستن مستورت بیستر فارهایی به نستم کارهاییی بود که شخصا جذب کار میشده و حس می کــردم که صادقانه تریـن راه برخورد بــا کار همین است چون هم به نفع پروژه است و هم برای خود بازیگر خوب است. به ندرت پیش آمده که برای بازی در نقش شخصیتی که نتوانسته باشم کاملادر کش کنم، از خودم يرون بروم. نمى دانم كه آيا چنين كارى از من بر مي آيد ۔ رزن رزر ۱۰ کی ۔ با نه. شاید یک روز بتوانہ. هیچ چارچوب منا ر مورد شــخصيتي که مرا به طرف خود بکشد، وجود ر رزر ندارد. فکر می کنم خــودم را در آنها می توانید ببینید، چون نمی توانم خودم را مخفی کنم وسعی هم نمی کنم اینطور باشد چندبار نقش هایی براساس شخصیتهای واقعی بازی کردهام و در این موارد خیلی به من فشار و طعی برای در ادوم و در این موارد جنیی به می حسر امندا اما ختی در مواقع میپ سند این ما سال که به طرف آن شخصیتها کشیده شدم، این بود که مقداری باورنگرفتی از خودم از در آنها کشف می کردم و جنبههایی از خودم از در آنها کشف می کردم بک برای من مساله مهیزتری بود این طور هم نیست که من کاملا علاقهمند به این باشیم که فقط نقش هایی را که م، بازی کنم. اما علت این کــه چنین ا ی میافتد، این است که میخواهم در نقش حضور داشته ی اشم و میخواهم نقش را در بیاور م. دلم میخواهد بدانم که چرا برای این پروژه آماده شده ام. میخواهم بدانم که چرا موقع خواندن فیلمنامه یا گفتوگوی تلفنی با کار گُردان این حُس به من دســت داده اسَتُ. لاز، که در نقش زندگی کنم تا بتوانم به سوی دیگر آن منبع:collider.com

ذرہبین

## فیلم «پسربچگی»از نگاه منتقدان بینالمللی

## شاهكار بىادعا

علت علاقهاش به این فیلم نوشیته اسیت: «به باد ساسان گلفر | ريچارد لينكليت اين روزها نمی آورم که فیلمی توانسته باشد مرا تا این اندازه تحت آثیر قرار بدهد یا به این خوبی همه رنگها دارد حاصل سختی کشیدنهای دوازدهسیال اپسربچگی، را میچشد و انتظار نتیجهای را می کشد که حتی از آن که سال گذشته نصیب ی ادوازدهسال بردگی، استیو مککویین شد رر هم بهتر باشد. تا این جا او با «پسربچگی»اش گل سرسبد جوایز گلدن گلـوب را قـاپزده و نامزد بیّـش از همه اُمیدوار جوایز بفتا و اسْکار و انجمن های صنفی تهیه کننـدگان و کار گردانان مريكا شده و جايزه بهترين فيلم منتقدان اكثر شهرها و ایالتهای آمریکا، از بوستون تا هوستون و لس آنجلس و شیکا گو و دیترویت و نیویورک و

ز آیووا تا ایندیانا و او کلاهوما و تگزاس را نصیب

ر۔ عرب۔۔۔۔۔ ایسن همسه علاقسه منتقدهسای آمریکایسی و ۔ تی۔ غیر آمریکایی به فیلم دوازدہســاله امسال، نتیجه عجیبی را هم در سایتهای اینتر نتی جمع کننده آرای منتقدان رقم زده است. کمتر می توان انتظار داشت که نقدنویسها به این میزان از یکدستی برسند، ولی وقتی به جمع نمرههای منتقدان اسهورسمدار سینمایی به فیلم اپسربچگی» در سایت متاکریتیک نگاه کنید، رقم سبز درشت ۱۰۰ را می بینیّــد که یعنی همه اَنها یکسدا نمره کامل و بی نقص بودن به فیلــم لینکلیتر دادهاند. درواقع وقتی به جزییات دقت کنید، گرچه از ۴۹ منتقد حتی یک نفر هم نمره متوسط یا بد به فیلم نداده، اما در این میان ۷، ۸ نفری را هم می توان پیدا کرد که کمی کمتر از صد نمره به فیلم داده باشند، گرچه تأثیر این کمی کمترها در متوسط آرا، آنقدر اُندک است که گردانندگان سایت ترجیح دادهاند همان رقم ۱۰۰ را بهعنوان

راراًحت كنند . میســن (الار کولترین) شـخصیت اصلی فیلم پســربچگی، اســت که رونــد رشــد او را از یک بســربچه ۶، ۷ ســاله درســال ۲۰۰۲ تا جوانکی ، ' ' ' ' ' ' ' ' ' ' ' ' ' ' ' ' ' کا می پینیم. خُواهر و در داستان که سـامانتا نام دارد (درواقع دختر کار گردان، لور لی لینکلیتر) کمی بزر گتر از اوست و پا به پای او رئسد می کنند. پدر و ماندر این دو که ایتنهاوک و پاتریشیا آرکت نقششان را بازی گردهاندُ، طــُلاقُ گرفتهاندُ. پــدر بهدنبال زُندگی خــودش اســت و ازدواج می کنــد و بــاز بچهدار

بی شـود و گاه به این بچه ها ســر می زنــد و مادر

متوسط نمرات بنويسند و خيال خودشان و همه

و سایهروشن های فرآیند شخصی و در عین حال جهانی تبدیل شدن را ثبت و ضبط کند.» دیوید اداستاین در نیویورکمگزین در مورد فیلے چنیت نظری دارد: امسن نمی گویم که اپسربچگی، بزرگترین فیلمی است که به عمرم پر درب دیدهام، بلکه فکر می کنم پیش از دیدن این فیلم زندگیای داشـــتهام و اکنون هـــم زندگیای دارم

که با قبلی متفاوت است؛ حالا می دانم فیلمها می توانند کاری انجام دهند که همین هفته ی ر پیش از دیدن (پسربچگی)) نمی دانستم. (متوجه شدهام که) فیلمها می توانند زمان را قابل رؤیت کنند،) کلودیا پوییگ، نویسنده ''گرر" یو.اس.ای تــودی که در پایان یادداشـــت خود بر فیلم لینکلیتر، آن را «بســیار بیش از یک داستان چگونگـــــاز آبوگل درآمدن فردی کمســال، و در بخــش دیگری از مقالهاش ایــن فیلم را «یکی ر. از خارق|العادهترین فیلمها در طول چندین دهه، و «شاهکاری حماسی که انگار اصلا دغدغه این را نداشته که چنین شاهکاری باشده توصیف کرده

بیت تداورس، منتقد رولینگ استون به پیسر سرورس مستدروی خطرپذیری لینکلیتـر در این پروژه سینمایی اشـاره کرده است: «او دورهای چند روزه را برای فیلمبرداری سالانه در مدت دوازدهسال انتخاب کـرده و درمجمــوع ۳۹ روز فیلمبــرداری کرده و ۱۴۳ صحنه گرفته است. اما چه می شداگر باُزیگران، از جمله بچه ها در همیٰن زمان مریضُ ىدند يا بە مسـافر ت مے <sub>د</sub> فتند و غيب ی میزد؟ البتــه چنین اتفاقی نیفتــاد و بهجای آن تاروپود زندهای از رشــد خلق شــد که در سینما نظیر نداشت. «پسربچگی» ما را وامی دارد که نسبت به فیلمها، راز و رمزشان، قدر تشان و توانایی آنها برای به خنده یا گریه واداشتن ما ر "گی این از شادی و هیجان پیدا کنیم. این فیلم شاهکاری بی ادعاست.»

سينمايينويسهايي بوده كه نمرهاي پايين تر از صددرصد به اپسربچگی، داده است. وی درمورد این فیلم کـه از جانب او نمره ۹۰ گرفته اسـت، مینویسـد: «لذت فـراوان فیلم «پســربچگی»



مجبور است فرزندان رابا چنگ و دندان بزرگ بچههای دیگسری دارد، از دواج می کند و از او هم به به می شدود تا بالاخره جزیره ثبات خود را پیدا می کند. تماشاگر لحظههایی از این دوازدهسال زندگی را در طول ۱۶۵ دقیقه روی پرده می بیندو ر کیار از ارای ... سیر تحول و تکامل شخصیتها را در کنار مسائلی مانند جنگ در عراق و انتخابات ریاستجمهوری

مانند چید در غراق و انتخابت ریاست جمهوری آمریکادنبال می کند. ریچارد کورلیسس، منتقد مشهور مجله تایم در مورد پسریچکی گفته است که این فیلم نشان می دهد چگونه می توان یک زندگی عادی را در فیلمی خارق العاده تصویر کرد، کورلیس در مقاله ... مفصلش درمورد (پسربچگی) به چُند نمونه نادر در تاریخ سینما که تلاشهایی مشابه صورت گرفته، اشاره کرده است؛ مجموعه ۵فیلمی که با ۴۰۰، ضربه، فرانسوا تروفو در طول ۲۰سـال ساخته شدو گذر زمان بر ژان پی پرلئو بازیگر نقش آنتوان دوانل را که در فیلم ۴۰۰۰ ضربه، ۱۴ ساله بود، در قالب مجموعــه «ماجراهای آنتوان دوانل» به نمایش گذاشت و پروژه مستند مایکل آپتد با شاركي، منتقد لس أنجلس تايمنز در توضيح

از شــگفتی ناشــی نمیشــود، بلکــه از آشــ ملموس بودن آن برمی خیزد، از گفتن این که، بله، این واقعیت دارد و درست به نظر می رسد، یا برای من هم همین اتفاق افتاده است، لو لومنیک از نیویور کپست که ۸۸ از صد به فیلــم ُداده، این ُ ایراد را گرفته اسـت که «فیلم به شدت اپیزودیک است واحتمالااندكي فشرده سازي به نفعش تمام می شد (و تماشاگران بیشتری را نیز برایش فراهم

. دگُونزالس،نویسنده مجله اسلنت،از منتقدانی که کمترین نمره (۷۵ از ۱۰۰) را به «پُسربچگی» دادهاند، به صحنه پرتاب سنگی که روی سطح آب دریاچه بالا و پایین می پرد به عنوان «استعارهای برای ایس فیلم و خود زندگی، اشاره کرده است: «همه شکیبایی و عزم و ارادهای که برای ساختن فيلمى نظير اين لازم است و پيش بينى ناپذیر بودن آن، بزرگ کردن یک بچه و زیستنی که در آن دم را غنیمت باید شمرد، نه فقط در آن ته در آن دم راعبیمت باید سمود، به فقط در آن سنگ، بلکه در اشکهایی نیز احساس می شود که الیویا هنگامی که پسرش بار و بندیل خود را جمع می کند که به کالج بــرود، می ریزد و همچنین در شــهامت آن پســر که پادر جاده آینده می گذارد بدون آن که به پشتســر خود نگاه کند و تأسفی

